

خلق الانسان على المبين

الكتاب في تفسير آيات القرآن  
تفسير القرآن في تفسير آيات القرآن

# اسرار

بفرايتي في كل امر  
الكتاب في تفسير آيات القرآن

اسرار

والمعروف في كل امر  
محمد وآله

(2)

CHECKED-2002



آن چیست که تهنه  
که صورت اخبار  
کام می شوند و  
پیرایه خبرش  
امید اول این  
خود میگردد البته  
دو حدیث  
سامی بکشم  
ویدر حقه

اسوالیات مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی

سوال اول نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن است نه در اخبار پس آیه شریفه  
من الاولین وقلیل من الاخرین را نسخ قرار دادن بعضی کسان را نیک بود که  
چون معنی دارد سوال دوم فلا استمر بواقعه الجحوم قسم شده تاکید این  
قسم بجهل و الله لنفسه لو تعلمون عظیم فرمودند و همیشه چیست سوال سوم  
در کریمه هل فی ذلک قسم لذلک حجرا بل چه معنی دارد سوال چهارم در مضمون  
سعیکم لشيء كراشیه بود که بعد از یاد کردن سوگند با حرف تحقیق موکد گردانیده  
اند سوال پنجم لعل در قرآن شریف براس چه معنی می آید سوال ششم  
شجره ناره که از بعضی آیات مفهوم می شود مراد از آن کدام شجره است سوال هفتم  
عطف مفرد بر جمع و عطف جمع بر مفرد را اهل معنی کرده می پذیرند و در آیت  
خاتم الله على قلوبهم الاية عطف مفرد بر جمع و جمع بر مفرد واقع است

بیست و نهم در افترا و سم و سمج آوردن قلوب و  
 در آیه مذکوره چه نکته است مکتوب اول در معنی بعضی آیات شریفه  
 ب نام مولوی محمد صدیق صاحب دایم بر کاتخم و جعله الله کاسمه علی الصدیق  
 بن خلایق محمد قاسم سرایگناه پس از سلام مسنون الاسلام عرض  
 از دست ویرست که عنایت نامه سر بایه منت کشیده باشد اما کاپلی طبع  
 مال رشته و عوارض متنوعه بهانه دست کشیده و در نه تقصیر تاجیب  
 نامه اعمال این حقیر نوشته نمیشد ویر ویر آن نامه دیر آید و بیایدم آمد  
 روز بیام خدا بنشسته ام کاش کار گذاری امروز و زاریه تلافی باقات شود  
**سوال اول** محمد بن این مسلم که اخبار صاوغه باشد یا کاذبه در نسخ فیه این  
 همراه احکام کرده اند اما انتشار آن چون این است که احکام از اقسام آن  
 باشند هر چیز که جهت انشاء و آغوش دارد و مورد نسخ تواند شد که متب علیه  
 الطبیام و الله علی الناس حجج البیت و غیره اخبار اگر چه بطریق تحقیق از دست  
 اخبارند اما چون مخبر عنه این اخبار انشائیت از انشائات لاجرم تا زمانه نبوی  
 صلی الله علیه و آله و سلم در معرض نسخ بودند گو درین زمانه بوجه انقطاع و محی  
 محکات داخل شدند القصه این اخبار و امثال آنها بدان ماند که حاکم علی  
 صادر فرماید و باز از اصدار حکم اطلاع دهد نظرمین بحیثیه ذاتیه یعنی لحاظ  
 من حیث هو این جمله اخبار باشد اما لجام مخبر عنه از انشائات شمرده شود  
 چون این سلک دقیق روشن شد دیگر باید شنید عقود که وعده هم بدان  
 سردار ازین قسم اخبار و افاده جهت انشائیت برتر اند نمی بینی که

اینجا احتمال تقدیم مخبر عنه دو راز قیاس نیست و در عقود آن چیست که تهمت  
 مخبر عنه بر وزه و همگ اختیار مذکور کرده اند اینقدر است که صورت اخبار  
 پیرایه خبر بر هر چه مضامین کشیده بایجاد تحقق در پی استحکام می شوند و  
 بدست که ثلثه من الاولین از اقسام وعده است گو در پیرایه خبرش  
 تکرار امیدواران را قوی گردانیده اند مگر با خبرایش بالا بر امید اول این  
 تقویت را چه ضرر اگر تحقیق موعود اینطرف بی نیازی کار خود میکرد البته  
 صورت کذب و رین میدان گرد افشانیها میکرد و گویا پیرایه حلال  
 و بی نیازی نمی رسید زیاده ازین چه حاجت که سمع خراسانی سامی یکشم  
 آری اگر تفسیر در پیش نظر همچنان می بود شاید تا باید و تر وید حرفی  
 حذمی نوشتم اکنون اگر فقط با اعتماد خیال نارسا و ذهن نا آشنا خود اینقدر  
 دیگر بنویسم که اول در حق مقررین است و دوم در حق اصحاب یمن  
 می ترسم که منجمه تفسیر بالا را سه نباشد ورنه وقع این غلجان سهل بود که  
 امتیاز و اهل جنت و نار یوم فصل با قاضیه یمن و پیار خواهد بود و بدست  
 که مقررین از ارباب جنت و نعیم مقیم اند منتوان گفت که او شان را  
 یمن خود جانشینا دهند و او خصوصاً و قبیله که لفظ یمنه و ششم را پیش نظر گیرند  
 چه یمنه و ششمه جاسه راست و جاسه چپ را گویند این نیست که مثل یمن  
 و شمال بر دست راست و دست چپ حمل توان کرد توان گفت که  
 بر او از اصحاب یمن و اصحاب شمال کسان اند که نامه اعمال شان بدست  
 و دست چپ شان بدهند مگر آن که این همچنان را بوجه قلت مزاولت



بلکه عدم مزاولت کتب لغت و کتب ادب اطلاع نبود با بجزله اگر مراد  
 از یمن و شمال دست رست و دست چپ بود که آن وقت محتمل بود  
 که مراد از اصحاب یمن آنانند که نامته اعمال بدست راست خواهند گرفت  
 و فرق تقرب و عدم تقرب در اینجا کار که کرده بجهت رفته کار خود خواهد کرد  
 مقربین را بهدایج علیا خواهند یزد و باقیان را بدرجات سافله خواهند نشاند  
 و وجه مدافعت این مسم قطع نظر از آنکه لفظ یمنه و شلمه بزرگم این چه در آن  
 شاید آن است اول نص کتبه از واجاتلثه است ظاهر است که اگر  
 مقربین را داخل اصحاب یمن خواهند فرمود تفریع او بر سه چگونگی رست  
 خواهد آمد و بگر اینکه واقعات در باره سلاطین را اگر غور کنیم بعضی کسان را  
 می بینیم که از آنکه مقرره خود یکدم بیشتر نتوانند نهاده و مامنا الکماله  
 مقام معلوم و بعضی پروردگان آغوش عنایت را می بینیم هر جا که خواهند  
 بنشینند و وقتی که خواهند بیایند اگر کیفیت مصوری در که خداوند بر آن  
 که روز جزا خواهد بود بر همین قصه فرود آریم که امام میح است که لوک او بدخل  
 القصه ممکن بود که درین قضایا همچو قضیه کل کاتب متحرک الاصابع و صفت  
 عنوانی تقرب و اصحاب یمن بودن را مدخلی باشد مگر نه به اینخی که وصفانی  
 علت و مقتضی محکوم است بلکه مراد هم اینست که محکوم علیه این قضایا جهت  
 تقرب و یمن بود این نیست که مثل الکاتب صانع بالکل لغو و بیکار بود  
 فقط اراده محکوم علیه اصل نماید مگر چون بایه علم من جیلم یمن خیال نارسا است  
 به چیر س در سینه وارم نه در سینه جرئت این سخن در زبانم نیست -

جواب سوال

جواب سوال دوم و به اغراض ان تلقیم لعلهم یعلمون عظیم مقسم علیه است که بالفاظ  
 طیبه ان لقرآن کریم در آورده اند و ضم نیست این مقسم علیه از مقدر علیها  
 پنهان برتر است که لار آفتاب از نور قمر اگر اینجا نیست که شمس اگر بی نور  
 نهد و قمر را هم درستی نیست که درین حالت ظلمت ذاتی بدریوزه گری بود  
 اینجا هم همیشه که اگر خدا نخواسته قرآن شریف غلط باشد همه قضایا و منیه  
 غلط باشد بجز این مقسم علیه یمن غلط باید تا سامان را از خواب غفلت  
 بیدار نماید مگر اینجا همه اقسام بیک مرتبه افتاده بودند آری انتساب این ایمان  
 بجانب ملک علام غفلت در آن سپرده از ایمان دیگران ممتاز گردانیده بود  
 نظربین بوجه غفلت مقسم علیه غفلت مشارا الیه را یاد و داده آماده قبول فرمودند  
 تا سدا ایمان خداوندی را همچو ایمان دیگر سرسری فهمیده روگردانند  
 و جمیع دیگر اینکه سفلیات را اگر بهر افعال خاده اند علویات را جلوه افعال  
 داده اند هر تغییر و انقلابی که در خاک ان زمین روید هر منشاء آن  
 در عالم اسباب یمن کوکب اند که باطوار مختلفه می آیند و میروند عده تغییر  
 و محین انقلابی که پس از انقلاب ظهور نور قمر باین حدیث بر روکا  
 آمد نزول قرآنی است نظربین زانچه این انقلاب از جمله زانچه برتر  
 باشد و نقشه این اجمال که از اجتماع جمله نجوم بحیث مخصوصه ظهور فرموده  
 از جمله نقشه هاییکه در حوادث جلوه گر می دارند حسن و اعلی باشد برین وجه نقشه  
 دیگر حوادث که مقسم به خدا می گردید اند بدین نقشه نزدیکین سبب موصوفه ظهور عظیم گردید  
 فقط جواب سوال سوم هرل فی ذلک قسم لذلک

جواب سوال

استفهام تقریری است و اگر کسی بمعنی تحقیق گرفته باشد مسقط اشارت  
 نیز همین باشد مگر این جمله را بعد از جمله های متضمنه ایمان مذکور بطور اعتراض  
 آورده اند تا اینجمله معتزله غلطت ایمان را آشکارا گردانند و جواب ایمان را  
 بدلت مابعد محذوف فرموده اند بخیال احقر مطلب نیست که اگر فرموده  
 ما را بشویم نخواهید بخا و چنین و چنان خواهیم کرد پس ازان بطور اثبات  
 قدرت خود بر تنفیذ وعید فرمودند الهی کیف فعل ربك انه فقط -  
 جواب سوال چهارم آنست که گفته اند اینجمله جواب اعتراضی است  
 اکثر کم نهان است که بیل می گویند چون هدایت و توفیق بدست خداوند است  
 ماند دست ما کوته و مستان تا بان رسید همه را برابر چرا نگردانید و بسیار  
 از کم عقلان بر زبان بچین مضامین میرانند نظیرین فرموده باشد که سعی  
 بنی آدم از یک نوع نیست هر می نیات قبول خدا دارد و یا گوئیم هر فعلی  
 صواب حقیقت است و را هر یک را به نیت خود می توانیم و همین یک سخن  
 بطور اگر بشاورد بان باشد که ما میات بنی آدم چنانکه فرموده اند الناس  
 على اقلون و ما افرق الله الفوارع است و اگر بخواهد  
 عرض بدارم اینها همه را یک آن عرض کردیم و به این اشاره آنست  
 که چنانکه پیشتر مذکور شد آن که در کتب کلامی کار در اختلاف است که هر یک  
 باشند از این جهت که هر یک از این اختلاف از این ساعی بنی آدم باشد  
 انواع ساعیان باید رسید باز به این اختلاف و تا به این حد که از این  
 نباید کرد که در فقه را یک باشد و در کلام و در هر یک یک باشد و غیره فقط

جواب

در باب اول

جواب سوال پنجم لعل بمرافاده ارتباط ماقبل و مابعد است اما نه هر  
 ارتباط بلکه ارتباط سببیه ماقبل و سببیه مابعد و آنهم بطوریکه فیما بین یک غیر  
 قار الذات با دیگر غیر قار الذات باشد خردنم اینست که فیما بین سبب و  
 مسبب تقدم و تاخر زمانی باشد نه اینکه سبب و مسبب در بادی النظر  
 غیر قار الذات باشد مثلاً گندم را اگر نریخته افشانند این تخم نریزی سرایه  
 اسید واری حصول غله اضعاف مضاعف پس لذت باشد و لذت تحقیق را  
 درین قصه هم اگر چه سبب و مسبب غیر قار الذات نمایند اما انظار ظاهر  
 پرستان همین گندم را سبب و مسبب دانند و ظهور آنرا با سبب ترجی  
 که موضوع لعل است از منتهی رجاء و ریا ده اما آنانکه از الفاظ گذشتند  
 یا درین قصه نظر غور نموده اند لعل را بعضی شاید بگیرند و شاید را شکر  
 بنداشته حیران می شوند نه شاید یعنی شک است نه لعل را با شک کار  
 فقط اشاره بامید واری میکند که بنایش بر سببیه و سببیه نهاده اند و ظاهر  
 که سببیه و سببیه شدنی شک و عدم یقین نیست شک و عدم یقین را اگر  
 در هیچ مواقع جا میسر آید و محسوس آن باشد که در سببیه یکو سببیه دیگر  
 شک یا در وجود اسباب شک رود و این نیست که در وجود اسباب  
 و سببیه آنها یقین بود و با اینهمه شک از میان خیزد و چه این سوال شدنی  
 شجره نادر آتشیکه متضمن شجره بسیار است شجره از اشجار که طور است  
 تشخیص نوع او اینوقت یاد دارم از تفاسیر و ریا بند بگویم باشد و او  
 همین قسم شجر معروف است حاجه تاویل بجزیره غیر یقینیه سببیه نیست

در باب دوم

مطابق ظاهر آیه همین شجر دنیاوی است گو مستطاب اشاره بطن آیه خیر است دیگر  
 باشد و شاید وجه استغفار همچو خطرات باشد الفقه لکل آیه ظاهر و بطناً  
 مسلم است و ظاهر آیه روحیه معنی ظاهری دارد جواب سوال ششم وجه  
 که است عطف مجموع بر مفعول و مفعول بر مجموع باین معنی بفهم هنوز نیامده که هیچ  
 مقابل تشبیه و مفعول معطوف و معطوف علیه نتوان شد شاید مرادشان چیزی  
 دیگر باشد یا عطف جمله را بر مفعول مکرره داشته و غرض شان این باشد که  
 جمله را بنا بر مفعول گردانیده اگر فاعل یا مفعول گردانند مفعول را بر عطف  
 نکنند و اگر مرادشان همین است که انتخاب نوشته اند یا او شان در تمهید  
 این قاعده خطا کردند یا در تحدید این دایره بخلط افتادند این نوع برهان  
 شکی مشتمل باشد و هر صنفی برنگ دیگر بود یکی از آن مکرره هم بودند همه  
 و این که در قرآن شریف وارد شده از آن قسم مکرره بکران باشد  
 و اگر تمهید و تحدیدشان همه صحیح است اعتبار معنی را بودند الفنا ظرا  
 جواب سوال ششم مصدر است اطلاقش بر واحد و مجموع است  
 است و حکمت در اختیار لفظ مع بے آنکه بعلامات جمع بنوازند بنظر این  
 کم نظر آن است که در قلوب و ابصار اختلاف الفواعل است و وجهش  
 آن است که آن دو مظهر افعال اند و مظهر افعال بدون ملکه و قوه که  
 بالیقین وجودی باشد صورت نبند و تفاوت و تشخص وجودیات بر  
 حقوق فصول و تمیزات بدست نیاید بدین وجه اختیار صیغه جمع نهیب  
 آمد و استماع شکی از افعال است و آواز دیگران بگوش رسید و کاخ و



میکند همچو آنکه همچو البصار و قلوب نور نظر با محبت بر آمده معصولات را  
 و زیر یکپشت و طاهر است که جهت انفعال من حیث هو انفعال و تحقیق  
 فقط از روی عدم دارد و در قبول آثار که کار انفعال است از چه  
 روش است اگر عدم نگونید تحصیل حاصل بر سر افتد مگر اینهم میگوید است  
 که عدم من حیث هو عدم مختلف الانواع نیست اگر هست و وجود است  
 اعتبار وجود عدم را چنان مختلف الانواع گردانند که اعتبار اشکال و اشکال  
 سایه را مختلف الانواع نمایند چنانکه اینجا اشکال نور سایه می نمایند و رنه  
 و حقیقت سایه را با شکل چه کار که او عدمی است و این بهر وجودیات  
 باشد همچنین انفعالیات را قیاس باید کرد که فی حداتها واحد باشد اختلاف آنها  
 بحیثیت اختلاف مقبولات باشد مگر چون مسقط اشاره علی معنی فقط قابل انفعال  
 نه بلحاظ مقبول اثر فاعل و رنه ختم چه فائده دهد بالضرور ایراد بصیغه مفرد و نسب  
 آمد اما اعتبارات مقبولات که جمعیت را در آن سپرده صحیح عطف گردید تا اشاره  
 شناسان بدانند که غرض از ختم دفع آوازهاست نظر بر این اضافتی بوسیله علی  
 با آوازهای گوناگون پیوسته فهم ختم را بر فهم آنها خواهد کرد و الغرض غرض از عطف  
 اشتراک ختم است و معطوف معطوف الیه و ختم و جمع اشاره تنوع میکند بدین وجه  
 انجام ختم هر دو جا بیک اندازه شد و پدید است که ختم فعلی است شدی و قلوب  
 و سمع بجانب مفعول افتاده اند اندرین صورت عرض اصلی از عطف  
 بیان کیفیت مفعولی یعنی کیفیت و انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشد  
 چو آن کیفیت هر دو جا مختلف الانواع شد عطف بر آستان خود ماند

البته انبیا و فائده زائده بدست افتاد که سمیع بحیثیت ذات واحد  
 و این تعدد محض بالائی است فیض مقبول است و این بدان ماند که  
 در قالب معدنیات مختلف الانواع از سیم و طلا اندازند چنانکه آنجا و  
 شکل قالب با انواع مختلف پیوسته از هر یک وحدت و وحده خبر میدهند  
 همچنین اینجا خیال باید شود که کترین و متعلقان کترین همه شمول غنیات  
 ایزدی هستند و بنحیست میان محمد شیرالدین صاحب و میان محمد سحاق  
 صاحب و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند و دیگر  
 هر که پرسد و یاد ماند از من سلام سر و من باید سوال و رعایت فاذا  
 انشقت السماء فکانت و ربه کاالدهان الآیات و بعض آیات دیگر  
 ربط آیت فبائی آلاء ربکما تذکبان در مخم نمی آید زیرا که نعمت و آئین  
 نیست سوال و هم جمله لیعلم الله من ینصحه که در سوره حدید واقع است  
 با وجود قدیم آوردن لام بر اے که نام فائده است مکتوب و هم ایضا  
 بحواله نامه مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سرایان  
 و محبت محترم مکرم مولوی محمد صدیق صاحب الله تعالی کترین محمد قاسم  
 پس از سلام سنون دعا بخارست در جواب نامه اول اگر چنانچه شش  
 مکر تقصیر نشد پس از ورو نامه اول روزی چند به چه کاهلی تاخیر شد  
 باز از یادم رفت وقت روانگیم بر اسپور سنهاران یاد آمد جوابش نوشتم  
 و همراه گرفتیم و بدل سهم کردم که بر اسپور نظر ثانی کرده بذاک خواهم رسانید  
 البدر نجوم احباب فرصت نیافتم سحران ایام اسباب کشا کشتی بریلی

شیخ

خاستند هر چند خواستم که نزد ماما مولوی محمد سیر صاحب کشیده بروند زین  
 زعاروی در ارسال التوار دیگر در آمد وقت واپسی از بریلی یاد دارم  
 آن نامه رایه نفی الدین خان سپردم یا مولوی احمد حسن صاحب همراه خود  
 بغرض نقل بردند القصه آن نامه را از یکے ازین دو صاحب باید گرفت  
 باقی ماند سوالات دیگر جواب آئند و این نامه عرض میکنم آیات سوره  
 رحمن که با آنها اشاره فرموده اند اشاره بجهتها دارند که به سلب آنها آیات  
 مذکور دلالت دارند ظاهر است که سلب نعمت بوجوه نعمت متوان میشود  
 و اینم ظاهر است که اینجمله امور شاراً الیه یا زوال سامان نعمت اند یا زوال  
 که بین نعمت است و فطری علم الله بر نفس تقدم و تاخر یا قبل لام و یا بعد  
 آن دلالت میکند بر تقدم زمانی خاص اگر گوئیم اسراج لیثور المکان  
 لام لیثور بر علیه اسراج و محلولیت تمور و تقدم و تاخر ذاتی ماقبل و یا بعد  
 دلالت خواهد کرد بر تقدم و تاخر زمانی آنرا که از انزال کتب و انزال حدید  
 هم خود از زمانیات و حوادث می نماید جو ایش چیست جو ایش است  
 که چنانکه بجهت تمبر المکنه اول نقشه میکشند و باز موافق آن تمیر می نمایند همچنین  
 بجهت بنا و ایجاد این عالم اول نقشه کشیده اند تا شاید عالم مثال  
 است و گمان چنین است که آن قدیم است در ان عالم اول این مقدم  
 و تاخر بر پیرایه تقدم و تاخر ذاتی بر روی کار آمد و باز موافق آن ظهور  
 فرموده به تقدم و تاخر زمانی موسوم گشت اینجا چنانکه انزال کتب و انزال  
 حدید بانی و حادث است همچنان علم مذکور هم حادث باشد و اینجا هیچ

قدیم اند علم هم قدیم باشد و چون نباشد هر چه اینجا است همه اول آنجا بوجود  
آمد یا بر طبق آن اینجا ساخته شد اینجا اگر انزال و ارسال و علم است آنجا  
نیز اینهمه امور باشد آری هر جا مناسب آنجا لیکن این حدوث اینجا  
پس از قدم علم اول منافی شان الوهیت نباشد کس ننهد اند که شاید تعبیر  
پس از اختتام آن بعد آن که اول علم نقشه پذیر باشد بر حدوث علم  
وقت شاید ولالت نکند بلکه شاید مذکور علم ظهور و ظهور علم اول  
باشد چنانکه این وجود ظهور وجود اول بود و الله اعلم بحقیقه الحال بهم  
برادر این و جمله خانمان و مجمع حاضران سرگشته اگر یاد ماند سلام  
عرض دارند مکتوب سوم بجواب بعضی شبهات وارده بر آیت  
خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء  
ربك عطاء غیر محذور و معنی شعر شنوی سه زنده معشوق است  
عاشق مرده و جمله معشوق است عاشق پرده به السلام علیکم -  
جمله خطوط سوخته آتش شدند آن وقت یاد ماند که سطوت جو طرب  
سوختنی نبیند زین سبب تعیین سوالات سامی و شوار افتاد نه حافظ ام  
درست و نه توجیه بهچو امور با دارم و نه خطوط موجود آنچه همچو سخنان بازی  
و گوشش است مینار جواب میگردد انهم اگر غلط افتد معذورم در ما دامت  
السموات و الارض هر دو احتمال است اگر معنی استقبال مراد داریم  
چنانچه اکثر همین کنند و در امثال این کلمات مراد دارند آسمان و زمین و فرخ  
و جنت مراد خواهد بود و اگر نظر بر صیغه ماضی افکنند آسمان زمین را گرفتن لازم خواهد بود

مگر هر چه باشد رضای خالق و نخواهد بود بلکه بلاست غنی خواهد بود اول دوسه مقدمه  
عرض میکنم آن را در گوش باید نهاد اول هر چیز را از ماده و سیاهان حدوث  
بقا و خویش از حدوث و بقا تاگزیر است باز در صورت فراخی این سیاهان  
در گمانه اسباب خود آنچه نیز ضروری مکان را از حدوث و بقا و خویش  
اختش و گل و چون و خوب و غیره و بهیئت مجموعی چاره نیست و در صورت  
فراخی اینهمه این هم ضروری است که مکان در ساحت وجود جلوه افروز  
دویم لیکن الخیر کالمعائن دوام مشهود با دوام موعود و شجره و خجسته  
آن را در قلوب سیر آید این انود سویم هر چیز را دو گونه عمر است یکی طبیعی  
دوم عرضی مثلاً ثمرانه را بعد پختن اگر بطور خود گذرند پنج و شش روز باقی  
ماند و بس و اگر در سر که یا در شمع و روغن اندازند همون انبه سالها سال ماند و  
متعفن و متغیر و فاسد نشود چون این دوسه مضمون هدیه خداست شد ندانیم  
باید شنید اگر آسمان زمین آخرت مراد گیرند اول این دوام و خلود که بهر کفر  
و مومن در دوزخ و جنت است بوجه بقا و خلود زمین و آسمان اندازیم  
قضا یا قیاس تا به دل رسد چه آسمان و زمین اندازیم هر چند آسمان زمین  
نبود که خمیر بایه بنی آدم بود اما ازین هم چه کم که بدل یا تحلل آن توان نمود  
اینست که قابلیت بسا داده اند و قابلیت که زمین نهاده اند بمنزل علت نامیده  
آدم و دیگر اشیاء واقع نمایین السماء و الارض است و همین باشد که اشیاء  
بعد السموات و الارض لفظه ما بینهایم افزاینده اند که این تعقیب و کرم  
شماره آن تعاقب ذاتیست که در علت و معلول و سبب و سبب غایب نشین است



باز ارشاد جل لکم الارض فزانشا و السماء بناء و انزل من  
 السماء ماء فاحرجه من الثمرات سر قال لکم یاین طرف راه نموده  
 که سامان بقای بنی آدم بین ارض و سماست که اول ذریعه حد و ثوابشان بود  
 مگر اگر فرض کنیم که اخگر را از میان بنیم گرفته اخگر دیگر بر او در برابر افتند  
 در کار احوال هیچ فتور و قصور نیاید باز اگر آب را بریزند و هوا بسوزد  
 برند و همچنین دیگر کشندگان آتش کنند احتمال فتور خارجی هم بر خیزد لیکن  
 بیشتر نظر بر طبائع دارند و خیال موانع خارجی بما دم برب آرند که احتمال موانع  
 خارجی در پیش آید ورنه بدون استثنا موانع قضایا بر طبعیه را پیرایه دوام کشند  
 مثلا گویند آتش میسوزد و آب آتش را می کشد از زهر میرند و از آب حیات باز  
 زنده شوند اینهمه قضایا بر طبعیه به پیرایه دوام مذکور شوند و هر کس ازین قضایا دوام  
 نعم حاصل آسمان و زمین و وزخ و جنت هر چند اصل خمیر بنی آدم نبود بلکه  
 خمیر انسانی بشهادة یوم تبدل الارض غیر الارض و التملیات  
 بسدل میشود مگر این تبدل همچو تبدل اخگر بجای اخگر موجب تحلیل تاثیر خمیر نباشد  
 و خود پدیدست که آسمان و زمین را اگر فناست با سباب خارجی است نه فنا  
 پنهانی عناصر که در طبائع انسانی و حیوانی و غیره مخلوده اند آنجا رخ گریز جانی  
 شان شود و شاید همین است که از اول تا آخر یک انداز قائم اند فارجم  
 البصر هل تری من فطور و همین است که فنا را ارض و سما بفتح صوا  
 تقدیر یافته اند و بصورت مقتضای طبعی ارضی و سمائی دوام بود پس چون  
 این دوام طبعی را در نظر دارند باز خمیر بایه بودن با بدست آنها نظر نگمارند این

مستحق شود که ارض و سما را دوام است و تا دوام آن خدا دوام بنی آدم ضرورت  
 و الله اعلم بحقیقه الحال باز اگر فرض موت را در خیال خود محفوظ داشته بیا  
 آرند که قنایت سما و ارض را در کار آنها راه نداده اند احتمال موانع دوام  
 هم برهن استمرا را آنهانیت با جمله خلود بنی آدم را که درین آیه مذکور است  
 اگر بوقت بقا و سما و ارض دار آخرت دارند گویند معلول را با علتش بیان  
 کرده اند تا بر خلود دوام شان برهان نیز همراه بود و احتمال دیگر راه نداده چون  
 دوام ارض و سما بمنزل شیخ و است اندرین صورت یقین خلود را استحکامی  
 دیگر بدست افتد و اگر از آسمان و زمین درین آیه کریمه آسمان و زمین دنیا  
 مراد دارند بالا هر آنچه مذکور شد انهم شنید نیست که اصل مقتضای طبیعت  
 این است که هر شیء را تا بقا و سما و ارض بقا بود و بس و اسباب بقا اگر بقا  
 برسد میباید که این شیء هم در رکاب او باشد نظیرین زیاده از زیاده مدت قیام  
 بنی آدم اگر میتوان شد همان مدت قیام و بقا و ارض و سما باشد زیاده از  
 اگر بقا بدست افتد همانا از سبب دیگر بود و اندرین صورت میباید که مدت قیام  
 و بقا بنی آدم باعتبار اصل فطره زیاده از مدت قیام ارض و سما بنود آری پیشتر  
 خوبی عنایت و عطیت عبد ایم شان این مدت را بشمار توان آورد و زمین سبب  
 افزایش با سبب دیگر لازم افتاد این است که اول خالد بن فیهماد است  
 السموات والارض فرمودند باز با شش هزار اقامه اشاء ربك افزون  
 نگر چون در نظر بنی آدم که کونه اندیشی شان از کوتاهی اعمار شان هویداست  
 چه درین عمر کوتاه دور اندیشیها دور و دراز چه داند عمر آسمان و زمین عمر است

که زیاده از آن چه باشد توقیت بجز آسمان زمین مناسب آمد تا این طول بقا  
 آنها که تنگ و کم نبود است این مضمون را بدل محکم زند باز افزایش  
 الا ماشاء سر یک میان غنی تحقیقی و گریاشد چه شیدیه هر کس بلکه حلیه صفات  
 راز زیاده از بقا سرش بقا نبود و سیدانی که خداوند عالم را تا کجا هست و اصل  
 همین است که هر چیز بحالت اصلی خود باشد چه عرض عوارض اتفاق است و  
 اینجا هم مفقود است صفت مزاحم صفت دیگر توان شد حجت معارض  
 غضب نمیتوان شد مگر اسباب خارجه را آنجا مجال تاثیر نیست فکر همیشه  
 امید ریخ و آسایش را در خیالی خام جلوه دهد و اگر استنار الا ماشاء سر یک  
 بدین خال دین بیاورند بلکه استدارک آن فضا مقصود آرند که مخالف طبیعت  
 ازین سما آید خلاصه مرام آن باشد که از فضا خارجی حلیه نباید گرفت بلکه دوم  
 طبعی نظر باید انداخت مگر خود دانسته که همچو موالید ثلثه آسمان زمین را بوجه  
 تضاد ارکان فضا طبعی زیر حکم خود نگیرد و آتم معلوم شد که در همچو قضایا نظر اگر  
 باشد بر طبیعت باشد پس اندرین صورت این توقیت و تعلیق نصی صریح  
 بر نمود دوم باشد و بوجه نکات معروضه بلا عنایت عظیم بدست آید و الله اعلم  
 و علامه تم ربط استنار این مضمون که عرض کرده ام بطور اتصال مستقیم نتوان شد  
 و اگر ای محاوره تسلیم کند بطور انقطاع خواهد بود و العاقل تکفیف الاشارة  
 جواب سوال سوم - ع زنده معشوق است عاشق مرده به باب الاستیاء  
 عاشق معشوق ضایع و خود را نمی است یک از رضا خود را برضای  
 دیگر است زندگی که عبارت از رضا با اراده بود بال و پیر انداخت

و چون این است این حیثیت و این اعتبار از زندگی هم دست برداشت  
 و نه زندگی بے ارادت حیات بے شئیت بود و موکما تری به جمله معشوق  
 است و عاشق پرده به عاشق را احتیاج و نیاز و معشوق را بی شئیت  
 و بے نیازی لازم است و میدانی که حاجت خیر از عدم خیر و حاجت نان  
 از عدم نان است و احتیاج آب در صورت عدم آب و اگر وجود این شیار  
 است باز بجهت طور بے نیازی است پس سستی سناط معشوقی و سستی مدار عاشقی  
 بود اندرین صورت جمله معشوق آمد مگر چون وجودات خاصه را احاطه اندامها  
 چنان ضروری است که مقید را قیود و آغوش گیرند و از چار طرف گرد آیند  
 لاجرم جیلوله آن همچو جیلوله پرده در میان آن وجودات و مدرکان آن  
 ضروری است با اینجهت تصویر شاید تصور این مضمون دشوار افتد مگر چه توان  
 کرد که زیاده ازین توضیح هم دشوار است بالخصوص درینوقت که افکار  
 دیگر پیر سر اند پریر و ز جواب سوالی که تعلق بمنفوذ قضای قاضی داشت  
 برینج و شش ورق نوشتم ویر و ز جواب سوال که یکجے از وجود اجزا  
 و وجود کل اتحاد و تفار آنها تعلق داشت و دیگر از غنا  
 و فراسیر بود بزبانی عربی بر دو ورق کلان که مساوی چهار  
 ورق این تقطیع باشد قسم مردم امروز یاد غنایت باعث  
 این تحسیر شد غرض هجوم سوالات و توان از افکار و مزاحمت کارها  
 دیگر که نتیجه آن در امروز و فردا سموع خواهد شد انشاء الله تعالی  
 جل جلاله اطمینان از دل و فرصت از اوقات پر بودند انهم

در علم صیغه و از قلم پیروز اگر غلط است و جهش اینست و اگر صحیح است الحمد لله  
 جل جلاله همه برادران و اقارب خویش و یاد آور آن حقیر اسلام را نهند مکتوب حجام  
 متعلق تفسیر کریمه هل بنجاری الا الکفور و وجهه اختیار اوصاف اربعه  
 در سوره قل اعوذ برب الناس - بسم الله الرحمن الرحیم کمترین نام محمد قایم  
 نام بنجد است عزیز از جان مولوی سید احمد حسن زاده الله کمالا پس از سلام  
 و شوق مکنون مطالعه فرمایند از آن عزیز جدا شده بطوریکه شنبه دلی رسیدم و دیدم  
 که خطوط اطراف و جوانب رسیده نهاده اند منجمه عنایت نامه مولوی عبدالعزیز صاحب  
 هم بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و در اوقات تملقه کم و بیش نوشته غالباً شب جمعه که  
 شب دوازدهم این ماه بود با انجام رسانیدم نوبت بهت و یک ورق رسید اکنون  
 جواب نامه خود باید شنید بوجه هجوم اشغال اتفاق تخریب جواب نشده بود معاف نماید  
 اینوقت هم دشوار است چه عزیزم حاجی ظهور الدین احمد که بتقریب استقبال  
 حاجی مولوی ولایت علی مامون خود و برادر مامون زاده خود حاجی محمد اکرم آمده اند  
 پیش نظر اند مگر خاطر مولوی احمد حسن صاحب عزیز تر است آن عزیز از آیه  
 هل بنجاری الا الکفور رسیده اند و حاصل سوال بطاهر اینست که  
 جز او سزا مخصوص بکفار نیست عصاة مومنین نیز بجهنم اعادنا الله منهاروند  
 و معذب میشوند اندرین صورت این حصر چه معنی دارد جواب این شبهه  
 بدو گونه می نویسم اول آنکه عصیان مومنین از ته دل نبود بلکه اقتضای ایمانی  
 معارض است مگر غلبه اثر و بجز داخل یا خارجی سر بایه عصیان میگردد و اندرین  
 صورت منشا بر این اثر چیرگی باشد که بذات خود عارضی است و باقتضای



ذات راغب بمعاصی است آن را شیطان نام نمی یا نفس نافر جام مگر  
چون اینچنین است این مجازات در حق موسی بالعرض بود و بالذات معذب  
همان چیز باشد که بالذات عاصی است حاصل این تفسیر آن باشد که اگر  
موصوف بالذات بنصیان چیز داخل است فرض کنیم همان را نفس گویند  
آن چیز داخل دیگر باشد و منشأ از عان ایمانی چیز و گویا تلاطم این دو متضادین  
آنجنان بود که در ابدان ما و شما و دیگر کربات عنصر به آب را با آتش گره داده اند  
بهر حال تسلیم تضاد فیما بین ضروری است و نه کفر و ایمان باین تضاد و تقابل  
که دانی و همه دانند از یک خمیر زاینده و اگر سر نایه اثر مشار الیه امری است خارجی  
مثلاً شیطان در حق آن اثر عارض و منضم او خال جهنم جزا بود و اگر آنرا قابل  
آن دانند و در حق موسی تطهیر اگر اثر مذکور را قابل مجازات نه پذیری پارس  
ازین چه کم که این او خال موسی در حق او مجازات نبود و تطهیر باشد که لا جرم ناسی  
از رحمت است نه غضب تا پاداش و مجازات خوانی و آثار غضب دانی و این  
بدان ماند که نقره و زر و ربوته گذارند و بگذارند تا چرک از روی تابانش جدا افتد  
و جمال مستور ازین پرده نازیب بر آید یا اولاد خود را بحجام و جراح حواله کنند  
تا بیشتر زنده آلاش از دل او بر آرد و پاک سازد و طرز و حکم اینکه دخول و وقوع  
از مجازات و ادخال عام است که گاهی کسی را در آب و آتش اندازند و  
گاهی پارس او بلغم و بیفته آن را خود اندازند و باز نه سرارند و از اندرون  
برون بخشد و چون بخشد که خود انداخته اند و آنکه بوجه عناد کسی را بحما و  
آتش اندان می اندازد و عرض او همین باشد که بمیرد پس دست او چه گیرد و آنکه پا او

لغزید و بنیاد از هر طرف بهر خراج او دوند و نامقدور زنده براند همین طور  
 قصه و زنج است اعاد نامند منها کفار را خود بیدارند و باز نه بر آورند و سوسنان  
 را پا کے بلغزد و بدین سبب دران در این زمین است که او شان را از ره ابواب  
 نه پروند از ره پل بروند و میدانی که در و دروازه بهر دخول و او خال است و پل  
 بهر عبور و مرور بهر وقوع و دخول اگر کسی بپشت این اقتضای پل و صراط  
 نیست یا لغزی او باشد نظر برین این را مجازات نباید گفت غرض مجازات  
 فعل خداوندی است نه فعل عبد یا لغزی فعل عبد است نه فعل معبود چون  
 سوسنان را پا کے بلغزد از هر طرف شعیان بدوند و برانند باین تقریر حل  
 بسیاری از مشکلات حدیث و قرآن سهولت توان کرد فقط قل اعوذ  
 بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ  
 الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ  
 در سوره و الناس وجه تعویذ سه اوصاف از یک شر و سواس امینت و الله اعلم  
 که و سوسه را با ایمان تقابل ایمان غم و اقتضای انقیاد را گویند و و سوسه را  
 ر و سوسه و اگر هست چنانکه هوید است مگر سید اول ایمانی بهین ربوبیت او تعالی  
 اول نشود و شمار انقیاد و تذلل بمشاهده تربیتها ر بے پایان او تعالی باشد و ربوبیت  
 خداوند را ذاتی که دست بدانان ملکیت دارد چنانکه غلام بقبضه آقا خود محبوس  
 بود و بدین سبب کسب محیثت نتواند یا زوجه در قبضه مالک بقبضه خود محبوس  
 باشد و بدین وجه قوت خود بهم نتوان کرد همچنین بلکه زائد ازین جمله کائنات  
 در قبضه اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملک الناس محبوس هستند پس

مقصود  
 معنی

چنانچه زن و نفقه غلام و زوجه بحکم حبس بر آقا رزق باشد بحکم ملک همین و  
 ملک نکاح و نه نفقه ایام ابا و نشو و زوایا هم بگردنش ثبت می شود همچنین  
 نفقه حمله عباد بحکم حبس مذکور بخدمت خداوند کریم باشد و باین وجه که خروج از قبضه  
 قدرتش محال است سقوط عباد هم محتمل نیست و میدانی که در ربوبیت همین اعطای قدرت و  
 روحانی و جسمانی باشد و بیکر چه باشد لیکن چنانکه ربوبیت متوسطه بملکیه بود و همچنین ملکیه از  
 الوهیت خیرید شرح این جامعیت که الوهیت همین معبودیت باشد و معبودیت بحکم تصرف  
 خود بر معبودیت دارد و معبودیت را دانی که همین تدلل و انقیاد است و پس لیکن بنابر  
 تدلل فقط بر محبت است امری دیگر منشاء این کیفیت نتوان شد آری گاهی  
 بواسطه دیگران روی نیاز بحبیب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش معشوقان راه  
 کرده باشی و گاهی بواسطه بیان باشد نیاز یکم بخدمت دربان و پاسبان قاری  
 و رقبای باشد از همین قسم است و نوکر هر چه بآقا نعمت خود میکند از همین قسم  
 غرض اصلی او مقدار اجرت است اگر آقا نوکر را بر طرف کذب باز و بسویش نمیکند  
 اگر آقا محبوب بالذات بودی انقیاد و تدلل نوکر علی الدوام می بود چون این  
 مقدمه هویدا شد از موجبات محبت نیز باید گفت متعلق محبت بصیغه مفعول در  
 ماسخن فیه جمال و کمال خداوندی است که ذاتی است و عرضه زوال نتوان شد  
 یا احسان و قرب او تعالی که احتمال انفکاک او بدل راه نتوان یافت مگر هر چه  
 بادا با او اینهمه از ذات بحت قوی تر است جمال و کمال را خود میدانی که از مرتبه صفات  
 بالا رفتن نتواند همچنین احسان او تعالی همین است که ازان طرف چیزهای افاضه  
 فرموده اند پس چنانکه نور صاد را از شمس از شمس بر زمین فائض می شود همچنین نور

آن طرف که همین صفات باری تعالی باشد باین طرف فائز می شوند و از اینجا دانسته  
 باشی که آنچه بزرگان صوفیه گرام فرموده اند که ممکنات نظام صفات باری تعالی  
 اند حق این است که اولین صادر همین صفة وجود بود که نمود ما از دست مگر چون  
 حقیقه احسان او تعالی دانستی قدر که از قرب او تعالی نیز فهمیده باشی چه بدین  
 صورت واسطه فی العروض و جمیع صفات خداوند تعالی باشد و موافق تقریر متعلق  
 آیه اولی بالنبیین که در تحذیر مسطور است قریب چه اقربیه او تعالی شهود  
 شده باشد چون قصه یحیی است تعاقب جمیع اقسام محبت کمالی باشد یا جمالی  
 احسانی باشد یا قربی واضح شده باشد و اینهم واضح شده باشد که الوهیت از  
 ملکیت بالاتر است وجه این تفاوت این است که مصداق ملکیت او تعالی همین قوه  
 تصرفات و ملکه حکمرانی او تعالی است که در قرآن مجید از حسن مجید آیات التجلید  
 مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا بَلْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و ضَرْبِ تفسیر  
 فرموده اند و میدانی که نفع همین فاضله است و ضرر سلب آن اگر بمحلی فرود آرند  
 همان محل ربوبیت پراید که فعلیت قوه و ملکه ملکیت است و میدانی که قوه و ملکه  
 از فعلیت سابق است مگر متعلق محبت که موجب تدلل معروف است  
 بالا مرتبه ربوبیت و ملکیت است درین دو مرتبه منشأ را اضافه آن طرف است البته  
 آن اضافه صادره از آن جانب واقع برین جانب است و نه قطع نظر از  
 از وقوع فی مرتبه الذات کائنات ازین اضافه بهره ندارند و بدین سبب  
 اگر گوئیم که این طرف استثناء و افراد متقابل اضافه است بجا باشد و در مرتبه  
 محبوبیت منشأ و مصدر اضافه این طرف است و این اضافه محبت و واقع بر آن

طرف است و بدین نظر اگر گوئیم که آخرت به حق هو این اضافه بجهت نثار و بلکه حق  
 به افراد استغنا است نه اضافت درست بود و این قدر بخوبی روشن توان شد  
 که مرتبه مجبوتیه که همانا مرتبه الوهیت است از الوهیت و ملکیت بالاست چه مقید و  
 سضاف از مطلق و مفرد و تر باشد با جمله چنانکه مناط ربوبیت بر ملکیت است سناط  
 ملکیت بر الوهیت است چنانکه ملکیت کاربرد از الوهیت است ربوبیت از کاربرد از ان  
 اوست تسخیر که همانا از مقتضیات ملکیت است سرمایه گرم بازاری الوهیت  
 باشد و تربیت مناسب که از آثار ربوبیت است عمده دستکاری ملکیت بود و نظر برین  
 ربوبیت نیز از کاربرد از ان الوهیت و مجبوتیه خواهد بود پس آنکه از سوسه پناه جوید  
 ازین راه پایه پایه مجبود خود رسد و چاره کار خود که همانا کار اوست بجوید و از کس دیگر  
 نگوید بان اگر سوسه را مخالفه باقتضای عبودیت نبود و البته تعوذ از ان ازین  
 درگاه باین راه نمی بایست که هر کاری و هر مردی مگر قاعده علاج بالصدر را خود بی  
 نظر برین پناه از سوسه بدرگاه عبودیت و الوهیت می باید جست مگر افتادگان حقیقت  
 عبودیت را رسانیدن عرائض خود تا بآن درگاه بے وساطت توان باشند چه بدیه  
 خیال متعسر است که رعایا را بلکه راعض حال خود بیواسطه کشند و نشنند و لار و  
 دشوار باشد از اینجا وجه ترک داد و عاطفه باین اوصاف مسطوره اعنی رب الناس  
 ملک الناس الاله الناس و اختیار ایدال هم دانه باشی و هم مطلب اصلی موجه  
 شده باشد یعنی وجه پناه جوئی بسبب درگاه متنازله که یکجای نایب و یکجاست از یک  
 بار و واضح شده باشد مگر خیر آن است که اینجا نب هم تثلیث مناسب بر آورده  
 شود و غرض برین و هو اس را بیان حقیقه متعوذ و سه پندار و این را مقابل مرتبه الوهیت



که ملک الناس و رب الناس عنوان بهمان حقیقت اند و خاص را از خواص او  
 باید شمرد که قاهر بران جز ملکیت که از خواص الوهیت است نمیتوان شد پس  
 حاصل این خنوس همین اختفاست که کار و زوان باشد و تدبیر یافتنشان  
 جز شایان از کس دیگر امید نمیتوان کرد **والله یومس** بیان فعل باهتیه می  
 است که دافع آن جز تربیت که کار الوهیت بواسطه ملکیت است نمیتوان شد  
 اکنون از وجه توحید متعصب و تبریع متعصب و در سوره فلق هم بقدر فهم می باید گفت  
 سخالی اگر بیان نمی نشاند باشد اول ضرور است که لب و دهن و غیره جانوران نیز  
 خوار و غیره تا بدان نرسد و دوم ضرور است که آب چاه و هنر و باران و هوای حار و  
 آفتاب باورسد و سوم برف و غیره اسباب احتقان حرارت غریزش بر و نیت چهار  
 مالک بوجه عداوت شاخ و برگ نه برند و پنج او نه بر کنند اگر اینهمه سامان فراهم شد  
 امید است که آن نهال گل و بار آورنده امید کامیابی معلوم چون این مقدمه مهمل  
 شد میباید شنید که فلق چه اولین سامان رویدگی است مگر این انداز پیدا کردن  
 نه مخصوص به نباتات است بلکه در جمیع مخلوقات همین سان کنند چیزی را از چیزی  
 می برارند و همین را شکافتن گویند از غذا که کثیر المقدار نطفه و بیضه و از ابر باران  
 برارند و از آفتاب نور و از علت معلول و از وجود و سبب کل ممکنه را برارند غرض از زیر  
 تا بالا و بر پیدا کردن همین شکافتن است و بین اندرین صورت رب الفلق کنایه  
 از خالق باشد مگر بحیثیت تربیت که عنایت را مستلزم است نظر برین در باره  
 حفظ مخلوقات استعانت را سز و حفظ را دانسته که از چار چیز ضرور است  
 اول اشاره بادل است و ثانی نباتی و ثالث نبات و رابع براب و حب

این تطبیق آن است که اضافت شر با خلق شیربان است که آن شر  
 مقتضای ماهیتش بود و دانی که سبزه خواری مقتضای طبیعت جانوران صحرائی است  
 پس ازینکه من شر غاسق اذ اوقب فرمودند گویا اشاره بارتفاع اسباب وحدت  
 کردند چه قید اذ اوقب دلالت بر آن دارد که غاسق را اگر چیزی پوشد موجب  
 اینکات شر باشد و نه شر بخیر و مگر دانی که حاصل این وقوب این وقت  
 بهمین القطاع علاقه از ما شد پس اول علاقه را مقید خود باید نگاشت تا نقطه  
 او موجب شر شود و پیدا است که افاده علاقه جز اسباب و سامان در اشیا دیگر نباشد  
 بعد ازین و من شر النفثت فی العقد فرموده اشاره بتجوذ از موانع ترقی کرده اند  
 چه نفثت فی العقد سحر بود اثرش میدانی که بهمین عروص عوارض مخالفت طبیعت  
 اصلی بود که مانع از ظهور آثار اوست و به برف واقع علی الاشجار که حرار غریزش را  
 محقق گرداند و از نشو و نما و ترقی باز دارد و مشابهت تام دارد چنانچه جمله کائنات  
 انشطن عقال در پیچ و احویش متعلقه سحر بود بیان بر آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم وارد است دلالت بر اینقدر دارد که چیزی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 غالب آمده مقتضیات طبیعی را پوشیده بود پس از آن من فرموده اذ اوقب فرموده  
 بتجوذ از منفذ آن کینه کش کردند که نبایش بر عداوة است نه آنکه همچو خویشان جانوران  
 مقتضای بابیت انسانی است و الله اعلم و علیه السلام و احکم  
 منقوب بسم در بیان معنی بیت مشنوی شریف  
 کفر و کبر و کمالی ملت شود و هر چه گیر و غلتی علت شود بسم الله  
 الرحمن الرحیم سر ایا غلبت و کرم مرزا عبد القادر بیگ صاحب

دایم عنایت کنیم این کترین خلایق که محمد قاسم اش خواند سلام سنون حج کرده  
 عرض برد از دست من به دیو بند بقریب شادی مولوی محمود حسن صاحب دست بودم  
 که عنایت نامه بنام این محمدان درین شهر کول رسید چون باز آمدم و آن نامه را  
 گرفته لفافه دریدیم دیدیم که این خاک پیر کوچه سوانی را با آسمان رفعت و عسک  
 رسانیدند کنال خود معلوم احوال خود معلوم همانا از نظر بند بهائی آن بدیع العجب  
 باشد که بنظر همه اهل انش و بینش این کم از کبوتر را شهباز بلبلند پرواز نموده اند  
 اگر حاکم خیالات از صفحہ قلوب مردم بمن آموختند و لایبم این خیال باطل را  
 از خاطر سامی محو کرده نقش حقیقت خود بجلوت انعکاس طبیعت سامی آوردم  
 اکنون بجز آنکه التجای بدرگاه محیب الدعوات در باره صدق حسن ظن آن محمد  
 و دیگر نکران کنم خداوند کریم آن محسوس و مان از لوث کذب و مرا از بار پر  
 محمد پیو چه باز دارد اکنون سخن دیگر میرا هم معنی است کفر گیر و کمالی زلفت  
 شود و هر چه گیر دلت علت شود و بر تهنید سے موقوف است تهنید  
 درین عالم اگر دیده بختایم هر چیز را حقیقت نهاده اند و هر حقیقت را صورت بنمایند  
 ان داده اند انسان را حقیقت است روح انسانی و صورتی است این بکر جهانی  
 در محاورات با همی از هر زبان که باشد اطلاق انسان حقیقت و صورت هر دو  
 جدا جدا می کنند و از همین جا است که احکام بدن را سوی حقیقت راجع می نمایند  
 میگویند زید عمر و راز و عمر و زید را کشت و امثال فلکات بین احکام بدن منسوب  
 زید و عمر را قرار میدهند حال آنکه صدق زید و عمر و روح است که فسرنگها ازین جنسها  
 دور است نه بدن او که درین محله که صورت زید و عمر است و چون اینقدر دانسته شد

باید و هست که ایمان را کفر یا غیر حقیقی است که روح ایمان کفر آنرا باید خواند و هر  
 که نخواهد انشائی آن باشد مثلاً اگر شاه او بن صورت ایمان است و انکار یکبار از آن است  
 کفر پس اگر کامل در ایمان صورت کفر را بگیرد و می آید آن گفت که فلان کس کفر نیست  
 همچنین که منافق صورت ایمان بر روی کار آورد و اگر گویند که ایمان آورد یا ایمان کجاست  
 بجا باشد یکی از وفورانش آنست که میگویم که بیشتر آثار حقیقت در صورت پدید آید  
 باشد در صورت انسانی چه آثار از حرکات سکات و کیفیات و غیره می آید  
 گریه و غیره که از روح انسانی و حقیقت انسانی نمیرد اگر روح انسانی را یا یکبار  
 سرکاری نماید و این علاقه که می بینی از میان برخیزد باز این آثار ناشی نخواهی یافت  
 نظر برین داشته باشی هر چند حقیقت ایمانی را یا یکبار کفر هم زنند و آن شاخ جان را برین  
 ظلماتی بیندازند فوراً ظهور از آن طرف هم باشد بلکه خود این یکبار از آثار آن شاخ  
 باشد و این تصور خود یکی از مقتضیات آنست و معنی بود اگر شالش بجا است همین که  
 را بدین که اقتضای همان امور باله است از کیفیات قلبیه حالات روحانی که سرختم باشد اگر  
 چرا که اینها اینها انداد معنی پنج و شادی شوق یاس امر هست واحد که مجتنب خوانند  
 اگر تفاوت است تفاوت و اوقاف و محاسن است همچنین منشأ اقرار شاه و بنی انکار آن است و تفاوت  
 وقت که آن ایمان هم کیفیت ایمانی اگر باشد چه صریح معنی وقت اگر منشأ خاطر اظهار  
 مافی الضمیر میباشد و این اکثر است و قوی بعضی چند که متعلق با ایمان باشد چهارمین  
 سر حکومت هم میباشد عظیمترین آن اغراض اعلیٰ بلکه الله و ترقی و بین و عطا و پند  
 خلاص میباشد که در صورت گشته شدن متصور نیست بدین سبب مقتضای ایمان  
 در چنانچه که خوف جان باشد که همان ایمان و دوا این که در اجزاء کفر است



نتوان شد چنانچه حضرت عمار بن یاسر هم بعض دیگر اکابر و چنین اوقات کرده اند و همچنین ملان  
 که او شان با بنی طور کفر گرفتند و ملت شد ما را و شمار اکنون خست این قسم جان بر سپا  
 و چنین اوقات هم سید با بحله جناب در کائنات صلی الله علیه و آله و سلم خبر این چنین که هر گویا  
 عمار رضی الله عنه شنیده نفعت نشدند و بر عکس را و دیگران فرمودند که عمار کافر شده از سر  
 به ایمان پر شده و باز که حضرت عمار را خواند فرمودند که اگر باز چنین اتفاق افتد باز همچنین بگو  
 و جان دست که عمار است از این شاو که از سر تا پای ایمان پر شد همین بدل میریزد که باعث  
 این قسم بدگوئیها کیفیت ایمانی بود فقط محبت جانی نبود و اگر پیش فقط علاقه محبت جانی  
 بود و عرض نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از این شاو تعلیق بفران حضرت عمار بود فقط نه تر اید ایمان  
 او شان به این فعل چنانچه بظاهر می نماید در آن صورت هم این سنیت او شان سباح  
 ماند فقط اگر فرق است نیست که در صورت اولی در حقیقت فعل عمار حقیقت  
 افعال امثال با فرق باشد و صورتی دیگر چه حرج که در ارتکاب رخص ما و غیر ما صلی الله  
 علیه و آله و سلم اگر اتحاد است فقط و صورتی در حقیقت فرق زمین آسمان است چه از کتاب  
 رخصتها نیز مثل ارتکاب میته بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم غریبه بود اعنی در حالات  
 دو چنین که در یک طرف آن از کردن و ناکردن هر دو ضروری بود تا الزام یک جانب از  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم موجب مخلطه عوام نشود و بالجملة افعال نبوی صلی الله علیه و آله و سلم  
 بدین وجه که تبلیغ از آن می یابید و همچو سائلان بهر طریقی خواه از قسم کردن باشد یا از قسم نکرد  
 از قسم غریبه در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود در حق ما مبتعان با آن که هر چه  
 گرفته ایم از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرفته ایم او آنچه که رضای باری بدان تعلق  
 پذیرفته و نوعی از تخریف و ترغیب بدان کرده اند غریبه است و رنه رخصت

و در این کتاب  
 از این کتاب  
 از این کتاب  
 از این کتاب



اعنی بہتر آن است کہ کھنڈ و اگر کنند غذائی و عشا و نیست کہ بخوف آن جگر خون شود  
 چون معنی مصرعہ اول بجای خود نوشت معنی مصرعہ ثانی را بجای باید نشانید  
 ششہ و نیز کہ در شان آن در آخر سورہ ہر ارات میفرمایند والد نیز اتحد  
 مسجد خزار او کہ از آن در بقایین المؤمنین و ارضار المنحارب  
 اللہ و رسول من قبل و لخصران اردنا الا الحسنہ  
 و اللہ یعلم انہم لکاذبون لا تقم فیہ ابد المسجد اسس  
 علی التقوی من اول یوم الحق ان تقوم فیہ الایہ بانی این  
 مسجد منافقان بود کہ غرض فاسدہ و بین بنا مطمح نظر داشتند چنانچہ باجمال  
 آن درین آیات او شاد فرمودہ اند بوجہ فساد نیات او شان این عمل خیر او شان  
 کہ در مرتبہ صورت کار ایمان و اہل ایمان بود و آنچنان زشت و زیون شد کہ  
 خود از بالا ہیفت آسمان پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ آوہ وسلم صدای لا تقم فیہ  
 ابداد اند و چنین نماز و روزہ و اقرار شہادتین اہل نفاق را تصور باید فرمود  
 کہ از ستر پای بجز زشتی و زبونی کہ ہمانا معنی علت است سخ نخواہد برآید اگر بالفرض  
 کسی را با او کاری افتد باید کہ پس است کہ یکبارہ کارہ اند و السلام نظر با تجا و جبا  
 بامرا محمد بنی بیگ صاحب سن بیچہ جدا گانہ نمی نویسم بعد سلام بہن یک مصنون  
 است السلام بہیہ و اوران سلام محقر خصوصاً جناب حافظ و مفتی صاحب  
 و مولوی تمنا صاحب مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علیخان صاحب  
 سلام محترم رسانند فقط

نوحہ در فراق حضرت مولانا جناب مولوی محمد قاسم صاحب رحمۃ اللہ علیہ

مصنفه منشی حمید الدین متخلص بچود ریش قصبه سبهنل

<p>             و موز خاک مولانا برون آ              چه دیدی که سرم سایه بریدی              نه پہلویم گرفتیم پاک رستی              مرا باشد اگر صد چشم بینا              کشایم دیدہ گر وے کہ یتیم              ترا هر لحظه کارے با خداوند              ترا از دیدن ما گشته پرہیز              کجائی تا ترا خدمت گذارم              کجائی او سروان مایان              کجائی ایچہ بر تو بود نازم              تو و آغوش قبر ایچان بچود              همان حسرت کہ اندرینہ ام بود              کہ باشد کاشکو گر اخیستارم              سرم بر زانوبت چشم مردیت              و گر نہ ہر کجا باشم خرامان              کسی گوید بہ پیشت کو فلان مرد              تو فرمائی بران شرب کہ او بود           </p>	<p>             کہ یتیم روے زیبا قدر عنا              چہ افتادت کہ تا دامن کشیدی              جفا کردی کہ زیر خاک رستی              یو در روی ترا ہر دیدہ جو یا ہ              گل نظارہ از حسن کہ چہ نیم              مرا از دیدن تو دیدہ ہا میسند              مرا بہ تست جام عمر بسرینہ              بمیرم زیر پایت جان سپارم              کجائی روح مایان جان مایان              کجائی ایچہ سویت چشم بازم              تہ خاک لحد ایسان بچود              تنہا کہ او دیرینہ ام بود              بہ پیش آستان جان سپارم              کفن از دہشت قہر سرم بچویت              وبال جان نباشد داود جان              رخت بہت دور مرد و نو جوان مرد              خدا مرزوش مرد نکو بود ہ           </p>
--	--

<p>             تیراجون برگزیده است عالم غیب              نه تخم نه تافته خاک فکندند              اگر نوری به حال تن قدم زن              و اگر خود مودی در چشم من شو              اگر نهایت مقصود باشد              ولی دارم زور و غیر عالی              سر و دارم ز سودای دیگر باک              نهان دایم درون بیت خانه              دو چشم و اندرونش پرده پایم           </p>	<p>             همین گفتن بجا تم بشک و ریب              نه رازی تا که پنهانت پسندند              و اگر خالی بیاد رسد و دم من              و اگر چشمی بیاد رسد و دم من              هزاران خلوت هم موجود باشد              بیابنشین قدم زن لا و بالی              بیابنشین قدم زن چیت چالاک              بیابنشین قدم زن مالکانه              بیابنشین قدم زن ای گناه           </p>
---	---

دماغم شد هتی از فک افیار  
 بیابنشین قدم زن ست و سرشار

الحمد لله ساله هذا السی باب سر قرآنی تصحیح حمید خصال سعید الزین مولوی محمد منظر حسن صاحب

شاگرد اکمل المفسرین فضل الحدیث قدوة الفقهاء زید الزید ایجاب مولانا رشید احمد صاحب

گنگوئی و مولانا احمد حسن صاحب امرویی در مطبع گلزار احمدی واقع شهر لاهور  
 با استقامت راجی الی رحمت اللہ محمد و آلہ اللہ حبیب  
 سنہ ۱۳۱۰ ہجری طبع گردید

نام کتاب	نام مصنف	قیمت	محصول
آبجیات -	مولانا محمد قاسم صاحب باتوئی	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تقریر دینار کاغذ لایتی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
زرد کاغذ مرصع	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
چندہ الشیخ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
لطائف قاسمہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قاسم العلوم ۲۰ مبرورہ و ۲۰	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
الدلیل المحکم	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تغذیر الناس	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
اسرار قرآنی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
حجۃ الاسلام	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
حق البیج فی اثبات الترویج	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تفسیر العقائد	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
رسالہ تحفہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
مباحثہ شاہجہانپور	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قصائد قاسمی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
زبدۃ الناسک	مولانا رشید احمد صاحب گکونی	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
درایت الشیعہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
النشۃ الامنیۃ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
بطائف رشیدیہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تغذیر حانی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
ظہر بین	مولوی محمد علی صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قصائد اربع المسیب النعم	شاہ ولی اللہ صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
مکتوبات المسیب علیہ	شاہ عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
اجوبہ اربعین حصہ اول	ومیرزا جان جان صاحب احمد دہلوی	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
رسالہ قیوم قاسمہ	دشادہ ولی اللہ صاحب احمد علیہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
	جناب مولانا محمد قاسم صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰

اور انکے سوا تو ادب ہی کتابیں ہر قسم کی موجود ہیں جن صاحب کو مطلوب ہوں قیمتیں سب سے کم سے کم طلب فرما لیں فقہ

محمد امین شاہجہانپوری مفت مدرسہ عربی شہر مراد آباد واقع مسجد بادشاہی